

## اندر توضیح «پرده‌ای دیگر از ناترجمانی»

### جهانشاه میرزابیگی

با سپاس از آقای صالح طباطبایی (در این نوشته منتقد) که ترجمه اینجانب با عنوان زبان، ذهن، و فرهنگ؛ درآمدی کاربردی را نقد کردند، ابتدا به تعریفی از نقد از زبان زنده‌یاد دکتر علی محمد حق‌شناس اشاره می‌کنم. دکتر حق‌شناس نقد یا به قول خودش تضارب آراء را برخورد پرتوهای نور با مانع و برخورد پرتوهای نور با مانع را مولد نور و روشنایی می‌داند. می‌گفت آنجا که پرتوهای نور با هیچ مانعی برخورد نمی‌کنند ظلمت و تاریکی است. نقد همیشه سازنده و تفکربرانگیز است.

در ادامه لازم می‌دانم نکته‌هایی را در مورد پیشنهادهای منتقد توضیح بدهم. اما ابتدا استعاره و کنایه را به اختصار تعریف می‌کنم و سپس به اهمیت بافت در خلق معنا و انسجام متن اشاره می‌کنم. مفاهیم دو دسته‌اند: مفاهیم عینی، مانند فیل و فنجان؛ مفاهیم انتزاعی، مانند زمان و عدالت. مفاهیم عینی را می‌توانیم با چشم ببینیم و با دست لمس کنیم. این مفاهیم در رویکرد علوم شناختی جسمانی هستند. زاده شبکه‌های نورونی مغز، تصویرهای ذهنی، و برنامه‌های حرکتی ما به شمار می‌روند. برای اینکه مفاهیم انتزاعی را، که در نهایت جسمانی هستند، توصیف کنیم و به کار ببریم، از مفاهیم عینی کمک می‌گیریم. از همین‌جا مفهوم استعاره (عاریت) وارد صحنه می‌شود. به کمک استعاره مفاهیم انتزاعی را مفهوم‌سازی می‌کنیم. از این طریق زمان ملموس و قابل کاربرد می‌شود. ابتدا ببینیم مردم چگونه درباره زمان در زندگی روزمره حرف می‌زنند: وقت ندارم، وقت کم دارم، و قتم را ذخیره می‌کنم، هدر می‌دهم، پس انداز می‌کنم، می‌خرم، برخی‌ها در کار، وقت می‌دزدند. در تمام این عبارات می‌توان واژه وقت را برداشت و به جای آن یک منبع مادی پایان‌پذیر مانند پول، یا نفت قرار داد. بنابراین استعاره «زمان یک منبع مادی پایان‌پذیر» است خلق می‌شود. زمان، برابر است با منبع مادی پایان‌پذیر. وقت، برابر است با طلا. یعنی به کمک حوزه‌ای عینی (حوزه مبدأ) حوزه‌ای انتزاعی (حوزه هدف) مفهوم‌سازی می‌شود. دو حوزه مبدأ و هدف با هم متفاوت‌اند، اما در این تناظرسازی به کمک استنباط‌های مبتنی بر تجربه شباهت خلق می‌کنیم. استنباط

ظرفیت زیربنایی (مادر) استعاره است. مایلم استعاره‌ای دیگر را، که بسیار به آن علاقه‌مندم، در اینجا بیاورم. استعاره «نوجوانان نونهالان کشور» ند. حوزه مبدأ «نونهالان»، حوزه هدف «جوانان»؛ شباهتی با هم ندارند. برای توصیف نوجوانان از زاویه‌ای جدید تناظرها را بیرون می‌کشیم، یا شباهت‌ها را خلق می‌کنیم: ۱. نطفه در رحم مادر کاشته می‌شود/ دانه در دل زمین قرار می‌گیرد؛ ۲. برای مدتی نطفه ناپیدا است/ برای مدتی دانه نهان است؛ ۳. در این مدت نطفه در حال دگرگونی است/ دانه در حال دگردیی است؛ ۴. نطفه متولد می‌شود، به دنیا می‌آید/ دانه سبز می‌شود، از خاک سربرمی‌آورد؛ ۵. نوزاد نیاز شدید به مراقبت دارد/ نهال نیاز شدید به مراقبت دارد، آسیب پذیرند؛ ۶. نوزاد به سرعت رشد می‌کند/ نهال سریع شکوفا می‌شود؛ ۷. نوزاد قد می‌کشد، نوجوان می‌شود/ نهال سر بر می‌آورد. این فهرست را می‌توان ادامه داد. خلاصه: استعاره متشکل از دو حوزه است: حوزه مبدأ که معمولاً مادی و ملموس و حوزه هدف که عموماً انتزاعی و ناملموس است. میان دو حوزه شباهت وجود ندارد. به کمک استنباط تجربی شباهت خلق می‌شود. شباهت‌ها (تناظرها) برهم نگاشته می‌شوند. در نهایت یک حوزه انتزاعی مفهوم‌سازی می‌شود. از آن پس مردم با حوزه انتزاعی همانند جسمی عینی برخورد می‌کنند. عاطفه گرما می‌شود، عشق آتش، آزادی شیرین و به همین ترتیب.

کنایه، به اختصار، فرایند شناختی دیگری است که در آن عنصری مفهومی دسترسی ذهنی به عنصر مفهومی دیگر را در درون همان حوزه فراهم می‌سازد. مثال: من شجریان گوش می‌کنم. کاخ سفید، افغانستان را به طالبان واگذار کرد. پوتین به اوکراین حمله‌ور شد. ساندویچ همه نوشابه‌ها را روی خود ریخت، و جز اینها.

در این مثال‌ها نام شجریان دسترسی ذهنی به آهنگ‌های شجریان را فراهم می‌سازد، یعنی ذهن را از شجریان به آهنگ‌ها منتقل می‌سازد، کاخ سفید ذهن را به دولت ایالات متحد منتقل می‌سازد. البته در این مثال‌ها از «به‌جای» هم می‌توانیم استفاده بکنیم. مثال «ساندویچ...» را در دستوران در نظر بگیرید. گارسون ساندویچ را «به‌جای» کسی به کار می‌برد که ساندویچ می‌خورد، که راحت‌تر و سریع‌تر به ذهن منتقل می‌شود. به همین دلیل عنصر اول، «ساندویچ» را وسیله انتقال و عنصر دوم، فردی که ساندویچ می‌خورد را «هدف» می‌گویند. تداعی، مادر کنایه است. در تداعی وقتی عناصر «الف» و «ب» بارها در مجاورت هم و با هم دیده می‌شوند شبکه‌های نورونی آنها در مغز هم‌پوشانی پیدا می‌کند. هر زمان عنصر «الف» در میدان دید قرار بگیرد، همراه با فعال شدن شبکه‌های نورونی آن، شبکه‌های نورونی «ب» هم فعال می‌شوند. در مثال «واشنگتن اتهام‌ها را رد کرد» با فعال شدن مدارهای شبکه مختص به «واشنگتن»، به دلیل مجاورت و هم‌آیی هزاران بار، مدارهای شبکه دولت ایالات متحد هم فعال و به ذهن منتقل می‌شوند. راه دسترسی به ذهن از طریق کنایه سریع‌تر و مؤثرتر

از راه‌های عادی است. در مثال «پوتین به اوکراین حمله کرد» تأثیر روان‌شناختی نام پوتین خیلی مؤثرتر از «ارتش روسیه» است.

استعاره و کنایه با اینکه هر دو مجازند با هم تفاوت‌هایی دارند، از جمله: ۱. استعاره مبتنی بر شباهت است، کنایه مبتنی بر هم‌جواری است؛ ۲. استعاره شامل دو حوزه مفهومی عینی و انتزاعی است، در کنایه هر دو عنصر در حوزه مفهومی واحدی قرار دارند؛ ۳. نقش استعاره مفهوم‌سازی حوزه انتزاعی است، نقش کنایه جلب توجه یا دسترسی ذهنی است؛ ۴. به صورت خلاصه در استعاره رابطه «الف ب است» برقرار است، در حالی که در کنایه رابطه «الف به جای (ب)» به کار می‌رود.

منتقد استفاده از واژه «کنایه» توسط مترجم به جای «metonymy» را نپسندیده و آن را مایه انحراف ذهنی دانشجویان دانسته است. می‌گوید:

خطرترین و... پربسامدترین اشتباه مترجم در برگردان واژه‌های تخصصی در خصوص اصطلاح metonymy است. او... این اصطلاح آشنا را به خطا به «کنایه» برگردانده است. این خطای عجیب متأسفانه موجب می‌شود که برخی از دانشجویان تازه‌وارد رشته زبان‌شناسی شناختی از همان آغاز کار، مفهوم یکسره نادرستی را در ذهن خود جای‌گیر سازند و ای بسا در مراحل بالاتر تحصیل دچار تعارض شوند...

من با خواندن چنین متن پراحساسی انتظار داشتم منتقد معادل‌های دقیقی را برای دو اصطلاح استعاره و کنایه پیشنهاد بدهد. این دو اصطلاح هم‌چنان که در بالا گفتم با هم متفاوت‌اند. خود کوچش در کتاب استعاره مقدمه‌ای کاربردی (ص ۲۷۳ ترجمه فارسی) می‌گوید: «نشان خواهیم داد که استعاره و کنایه به روشنی از هم متمایزند». اکنون معادل‌های پیشنهادی منتقد را با هم می‌خوانیم:

اصطلاح مذکور در زبان‌شناسی شناختی، بر مجاز مرسل اطلاق می‌شود، به دیگر سخن، در زبان‌شناسی شناختی، اصطلاح metaphor بر نوعی از مجاز مرسل که «استعاره» خوانده می‌شود، و اصطلاح metonymy بر سایر انواع مجاز مرسل اطلاق شده است.

تکلیف روشن نشد. مترجم چگونه می‌تواند در برابر به قول مترجم «پربسامدترین» اصطلاح معادل «سایر انواع مجاز مرسل» قرار دهد. تازه، حتی اگر واژه کنایه آن‌گونه که منتقد می‌گوید نارسا یا انحرافی باشد، خواننده در بافت، و به کمک مثال‌های فراوان، معنای درست را استنباط می‌کند. وانگهی، مترجم به عمد از کاربرد اصطلاح‌های مجاز مرسل، مستعار، مستعار، مستعار، محمل خودداری می‌کند. این واژگان را در زبان‌شناسی واژگان تیره (opaque) می‌نامند. بدین معنا که فقط تعداد معدودی کارشناس از آنها سر در می‌آورند، و اهل زبان آنها را نمی‌فهمند.

اکنون به اختصار به اهمیت بافت اشاره می‌کنم. همهٔ زبان‌شناسان بر اهمیت بافت تأکید داشته‌اند. کوچش در کتاب استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟ دامنهٔ بافت را به بدن انسان بسط داده است. بافت را عموماً فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی، و زبانی می‌دانند. گیرتر، زبان‌شناس برجسته، زبان‌شناسی زایشی را دورهٔ بافت‌زدایی زبان و زبان‌شناسی شناختی را دورهٔ بافت‌افزایی زبان تعریف می‌کند. لیکاف بررسی واژهٔ خارج از جمله و جملهٔ خارج از متن را کندن آجری از عمارتی بزرگ و مطالعهٔ آن خارج از عمارت تعبیر می‌کند، و من آن را «قلوه‌کن» ترجمه کرده‌ام. بافت زبانی برای واژه، جمله و برای جمله، متن یا گفتمان است.

اکنون به لغزش‌های مورد نظر منتقد می‌پردازم. از غلط‌های املائی شروع می‌کنم. اول، من از پس سال‌ها ترجمه و ویرایش و کار با چاپ و انتشار به این نتیجه رسیده‌ام که کتاب بدون غلط املائی کتابی است که هرگز چاپ نشده است. البته باید تلاش کرد میزان این غلط‌ها کاهش یابد. دوم، غلط املائی، با توجه به نقش‌آفرینی بافت، آن خطری را که منتقد احساس می‌کند در بر ندارد. منتقد چند غلط املائی از جمله «فاهش»، «خصیص» و «اصراف‌کار» را ذکر کرده است. من این واژه‌ها را در همان بافتی (از کتاب) قرار می‌دهم که منتقد اشاره کرده و سپس آنها را با هم می‌خوانیم: ۱. «تفاوت فاهشی میان زبان هوپی و زبان استاندارد اروپایی... وجود ندارد... (ص ۲۵)؛ ۲. «تعبیرهای متناوب در اصطلاحات ارزش‌یابی، مثل خصیص و صرفه‌جو، کاملاً متداول‌اند» (ص ۱۳۲)؛ و ۳. «در واقع متضاد این اصطلاحات، یعنی اصراف‌کار و سخاوتمند، نوعی فهم متناوب از این واقعیت به ما می‌دهند» (ص ۱۳۲). این غلط‌های املائی در بافت زبانی آن‌چنان مخرب احساس نمی‌شوند. وانگهی، رسم الخط زبان ما مملو از اشکال و ایراد است و آموزش زبان را برای بچه‌ها و خارجی‌هایی که می‌خواهند زبان فارسی یاد بگیرند پردردسر و پرهزینه ساخته است. من در این فرصت کوتاه به چند نمونه اشاره می‌کنم. برای واج سایشی واک‌دار («ز») چهار نشانه وجود دارد: ز، ذ، ض، ظ و برای سایشی بی‌واک («س») سه نشانه: س، ص، ش. و به همین ترتیب. الگوی هجایی زبان و نبود نشانه‌های زیر، زبر و پیش که ارزش هر کدام برابر با ارزش دیگر نشانه‌ها یا حروف است، مشکل بزرگ دیگر است. واقعیت این است که من خودم اصلاً به این تنوع نشانه‌ها توجه نمی‌کنم و به تبع تهران - طهران از ترکیب‌های زیر استفاده می‌کنم: بُتری - بطری، مجتبا - مجتبی، املا - املاء، ستل - سطل، شیتان - شیطان، عیسا - عیسی، اصلاً - اصلن. بنابراین، این اشکالات املائی مورد نظر منتقد از طرف مترجم عمدی بوده است، هنوز هم اگر بخواهم «فاحش» بنویسم احتمالاً آن را «فاهش» می‌نویسم.

دربارهٔ ضبط اسامی خاص هم، مانند غلط املائی، باید بیشتر دقت کنیم. ولی باز هم به میزان منتقد احساس خطر نمی‌کنم. ارائهٔ نظریه مهم‌تر از ضبط اسامی خاص است. علاوه‌براین

نام‌های خاص در زبان‌های مختلف تلفظ‌های مختلف دارند و حتی حروف لاتین هم از زبانی به زبان دیگر متفاوت تلفظ می‌شود. یادم می‌آید زنده‌یاد دکتر باطنی چامسکی را چومسکی تلفظ می‌کرد. من عادت نداشتم و همیشه آن را در ذهنم به چامسکی برمی‌گرداندم. چامسکی یا چومسکی، مهم طرح و درک نظریه‌ی زایشی است، نه ضبط نام چامسکی. البته نمی‌خواهم هرج و مرج را در ضبط اسامی خاص ترویج کنم. باید تلاش کرد اسامی خاص درست ضبط بشود، ولی اگر نشد کل اثر را به خاطر آن نفی نمی‌کنم.

منتقد به درستی به چند خطای سهوی در نقد اشاره کرده است که در اینجا آنها را می‌آورم goal به جای gaol (زندان)، geometric به جای orientational، geocentric به جای ontological و state به جای taste. طبیعی است که این خطاها سهوی هستند و اساساً کلمه‌های مشابه را به جای هم گرفتن تا حدودی در میان مترجمان رایج است.

همه‌ی اصلاحات منتقد را توضیح نمی‌دهم. به برخی از آنها اشاره می‌کنم. اصطلاح بعد literal است که مترجم معادل «لفظی» را برای آن برگزیده و منتقد معادل «حقیقی» را پیشنهاد داده است. literal را در ترجمه‌ها به صورت تحت‌اللفظی، کلمه‌به‌کلمه، یا آنچه لفظ می‌رساند معادل‌گزینی کرده‌اند. literal با «حقیقی» که معادل real است هم‌پوشانی دارد ولی مترادف نزدیک نیست. مثال‌های زیر را در نظر بگیرید: محبت گرما است، آزادی شیرین است. اسارت تلخ است. عشق آتش است. و مهم‌تر از همه غزل حافظ: رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار... در این مثال‌ها معنای «لفظی» (یعنی آنچه لفظ می‌رساند) واژه‌های گرما، شیرین، تلخ، آتش، و تسبیح مد نظر نیست، بلکه هدف معنای استعاره‌ی آنهاست. در غزل حافظ لفظ تسبیح، هیکل تسبیح، یا دانه‌های تسبیح منظور نیست، بلکه باید از سطح لفظ به عمق معنا نفوذ کرد تا به هدف رسید. مترجم معادل «حقیقی» یا «حقیقت» برای literal را که در واقع معادل reality است، نارضا می‌داند، و به همان معادل «لفظی» پایبند می‌ماند.

اصطلاح بعدی unique beginner است که منتقد این‌گونه مطرح می‌سازد: «در برابر اصطلاح تخصصی unique beginner به معنای «مبدأ/آغازگر یکتا» برگردان یکسره نادرست و بی‌ربط جد مشترک آورده شده است». قبل از هرچیز می‌خواهم اندکی درباره‌ی «ربط» معادل «جد مشترک» حرف بزنم. وقتی از مقوله‌ی زیست‌شناسی حرف می‌زنیم قاعدتاً با مفاهیم زاد و ولد، و تولید مثل سروکار داریم. در این سلسله‌مراتب، به تعبیر انسانی، مفاهیم پدر، پدر بزرگ، جد، تبار، و نیاکان قرار می‌گیرند. بارها از تبار مشترک انسان و نخستی‌ها شنیده و خوانده‌ایم. اگر اصل تکامل را قبول داشته باشیم و در زیست‌شناسی همه‌ی این حوزه‌ها، شاخه‌ها، رده‌ها، راسته‌ها، جنس‌ها، و گونه‌ها را در مسیر تکامل به عقب برگردانیم به آغازیان

می‌رسیم که همان «تبار مشترک» هستند. کوتاه سخن من «جد مشترک» را از «مبدأ/آغازگر یکتا» رساتر می‌دانم، چون این دومی ذهن خواننده را به جاهای دیگر هم می‌کشاند، اما اولی مستقیماً هدف را نشانه می‌گیرد. البته دومی «یکسره نادرست و بی‌ربط» نیست.

اصطلاح بعدی صفت spatial است، که مترجم «فضایی» ترجمه کرده و منتقد «مکانی، یا مکان‌مند» پیشنهاد داده است، و گفته است: «... در برابر جمله we are spatial beings از متن اصلی، [مترجم] چنین برگردان عجیبی را برساخته است: «ما موجوداتی فضایی هستیم!» البته منتقد کم‌لطفی کرده و جمله کامل را نیاورده است، یا شاید اشتباه کرده و عمدی در کار نبوده است. جمله کامل در ص ۲۵، س ۲۳ این است: «چون ما موجودات فضایی هستیم [یعنی، حجمی از فضا را اشغال می‌کنیم] فقط یک مفهوم‌سازی خویشتن - مینا... برای ما معنا پیدا می‌کند.» می‌بینیم که جمله کامل مترجم عجیب و غریب نیست و انسان‌ها هم موجودات مریخی تعبیر نمی‌شوند. این همان اثر جادویی بافت است که معنا را کامل می‌کند. البته من پیشنهاد «مکانی» به جای «فضایی» را می‌پذیرم و خودم هم جاهای دیگر به کار برده‌ام. اما به دلایل زیر مکان‌مند و بدن‌مند (به جای embodiment) را نارسا می‌دانم. «مند» پسوندی در زبان فارسی است که مالکیت و دارا بودن را می‌رساند. دانشمند، خردمند، سخاوتمند، ثروتمند و جز اینها. نکته اینجاست که، مثلاً ثروتمند یک امر ذاتی و همیشگی نیست. کسی ممکن است ثروتمند باشد، کس دیگر نباشد؛ ممکن است امروز کسی ثروتمند باشد، سال دیگر نباشد و برعکس. درحالی‌که در زبان‌شناسی شناختی ذهن ذاتاً جسمانی است و همیشه جسمانی می‌ماند. انسان مکانی یا فضایی است و همیشه فضایی باقی می‌ماند [یعنی اثری یا غیرمادی نیست]. مفاهیم به‌طور ذاتی جسمانی‌اند. برو برگرد ندارند. از همه اینها گذشته هر دو عربی هستند، و هر دو در زبان فارسی جا افتاده‌اند. بنابراین مترجم پیشنهاد واژه‌های با پسوند «مند» را در این موارد نارسا می‌پندارد.

اصطلاح بعد argument است. این اصطلاح را مترجم در این صفحه مکالمه ترجمه کرده و منتقد «جر و بحث و مباحثه» را پیشنهاد داده است. البته مترجم خود این اصطلاح را در همین کتاب و در بقیه کتاب‌ها «بحث» معادل‌گذاری کرده است. استعاره مربوط «بحث، جنگ است» است (argument is war). اما، اول، مترجم مکالمه را غلط نمی‌داند و «بحث» را ترجیح می‌دهد. دوم، متأسفانه باز هم جمله خارج از بافت نقل شده است. در همین پاراگراف معلوم می‌شود که معادل argument در ذهن مترجم همان «بحث» است. پاراگراف کامل را با هم می‌خوانیم: «وقتی مردم طرفین یک مکالمه را دو حریف می‌دانند و رفتار آنها را با حمله و دفاع تعریف می‌کنند، تعبیر آنها از این موضوع چیزی است که در جنگ و نبرد جریان دارد. این فهم از آنچه استدلال نامیده می‌شود اساساً استعاری است. به این

ترتیب، بدون درک استعاری استدلال تصور بسیار متفاوتی از مفهوم «بحث» [به‌جای argument] خواهیم داشت.»

و سوم، تعریف مکالمه توسط منتقد نارساست. منتقد می‌گوید: «آشکار است که مردم طرفین هر «مکالمه» ای (چون سلام و احوالپرسی) را چون طرفین جنگ نمی‌پندارند! هیچ فارسی‌زبانی «سلام و احوالپرسی» را مکالمه نمی‌داند. ما همه سلام و احوالپرسی را «خوش‌وبش» می‌گوییم، نه مکالمه. شاید همین اشتباه برداشت از معنای «مکالمه» موجب شده است که منتقد موضوع را این همه برجسته سازد.

برای اینکه بحث خیلی طولانی نشود به مورد آخر می‌پردازم که به نظرم مهم‌ترین است. ابتدا جمله‌های مورد نظر منتقد را می‌آورم، همراه با پیشنهادهای او و ترجمه‌های مترجم:

They let Bill into the room.

ترجمه چاپ‌شده: آنها اجازه دادند به بیل داخل خانه.  
پیشنهاد منتقد: آنها بیل را به اتاق راه دادند.

They laughed him off the stage.

ترجمه چاپ‌شده: آنها خندیدند به او تا خارج صحنه.  
پیشنهاد منتقد: آنها با خنده او را از صحنه بیرون راندند.

We ordered them out of the house.

ترجمه چاپ‌شده: ما دستور دادیم به آنها بیرون از خانه.  
پیشنهاد منتقد: ما به آنها دستور دادیم از خانه بیرون بروند.

در ظاهر جمله‌های منتقد گویا و رسا و جمله‌های مترجم، به قول منتقد، عجیب و غریبند. توضیح می‌دهم. چند سال پیش من کتاب زنان، آتش، و چیزهای خطرناک اثر جورج لیکاف را زیر نام قلمرو تازه علوم شناختی؛ آنچه مقوله‌ها درباره ذهن فاش می‌کنند ترجمه کردم. این کتاب، دو جلدی است. جلد دوم آن کاملاً به حروف اضافه در زبان انگلیسی اختصاص دارد. یعنی یک مطالعه موردی درباره حروف اضافه مانند over یا on در دستور زبان است. ترجمه این جلد از کتاب بسیار دشوار بود. من در تلاش برای ترجمه این متن به این نتیجه رسیدم که ترجمه کامل دستور زبان‌ها از یک زبان به زبان دیگر تقریباً ناممکن است. این گفته شامل اصطلاحات و ساخت‌های دستوری هم می‌شود. برای مثال ساخت page over و turn over را ما به ترتیب «ورق زدن» و «برگرداندن» ترجمه می‌کنیم. در هیچ کدام از این دو رد پای از over که منظور اصلی مطالعه موردی است دیده نمی‌شود. ساخت‌های زبان هم همین‌گونه هستند. مثلاً ساخت‌های منتجه در زبان انگلیسی را در نظر بگیرید:

They painted the house green. / He slammed the door shut.

ساخت نحوی جمله‌های بالا می‌شود: Np - V - Np - Adj.

در این ساخت یک گروه اسمی Np اول (در نقش کنش‌گر) کاری انجام می‌دهد V (فعل)، گروه اسمی دیگر Np دوم (در نقش کنش‌پذیر) است و به نتیجه‌ای Adj منجر می‌شود. ما نمی‌توانیم این جمله‌ها را به صورت سلیس و روان به فارسی ترجمه کنیم. در این صورت ساخت دستوری را نادیده می‌گیریم. دقت کنید در ترجمه روان: «آنها خانه را رنگ سبز زدند»، «او در را محکم بست»، هیچ‌گونه اثری از ساخت منتجه دیده نمی‌شود. نتیجه‌ای که من در آن کتاب گرفتم این بود: ۱. یا اصلاً ساخت‌های دستوری را ترجمه نکنیم؛ ۲. یا روان ترجمه کنیم و جمله انگلیسی را در مقابل آن بیاوریم؛ ۳. یا نزدیک به ساخت ترجمه کنیم، و باز هم جمله انگلیسی یا رد پای ساخت را در کنار آن بیاوریم و قضاوت را به خواننده واگذاریم. ترجمه نزدیک به ساخت جمله‌های بالا به صورت زیر است: «آنها خانه را رنگ زدند سبز.» «او در را بست محکم». این ترجمه‌های نزدیک به ساخت در کتاب همه‌جا همراه با جمله انگلیسی آمده‌اند، که ممکن است به نظر خواننده عجیب باشد. اجازه بدهید این ترجمه نزدیک به ساخت را بیشتر توضیح بدهم: همان جمله مورد نظر منتقد را می‌آورم:

Sentence:	They	let	Bill	into the room
Semantic roles:	Agent	Act	patient	result
Syntactic structure:	Np	V	Np	PP
	آنها	اجازه دادند	به بیل	داخل خانه

ترجمه رسای منتقد: «آنها بیل را به خانه راه دادند» حق مطلب را ادا نمی‌کند. مترجم هم می‌توانسته است رسا ترجمه کند، ولی به دلایل بالا ترجمه نزدیک به ساخت را انتخاب کرده است. دو جمله دیگر که منتقد اشاره کرده است نیز همین حکم را دارند.

We ordered them out of the house.

ترجمه نزدیک به ساخت: «ما دستور دادیم به آنها بیرون از خانه.»

ترجمه رسای منتقد: «ما به آنها دستور دادیم از خانه بیرون بروند.»

همه این «ترجمه‌های نزدیک به ساخت» در کتاب با جمله انگلیسی (یا رد پای ساخت) همراه هستند تا اگر خواننده با ابهام برخورد کرد به متن اصلی مراجعه کند. این مشکلات ناشی از ترجمه دستور زبان یا ساخت دستوری از یک زبان به زبان دیگر است. شاید طرح آنها به راه‌حل معقولی منجر بشود. در پایان یک‌بار دیگر از منتقد تشکر می‌کنم که باب این بحث را گشودند. ❁